

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 153-170
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.36854.2276

A Critique on the Book ***Philosophy of Social Sciences***

Mohammad Shojaeian*

Mohammad Reza Taheri**

Abstract

The book *Philosophy of Social Sciences* by Michael Root mainly supports a perfectionist approach to the social sciences. In the sense that he believes that social scientists should try to present a conception of the good that is common among research actors. Feminist approaches to the social sciences are examples of this approach. The book also explains the doctrine of neutrality in various areas of social research, which Root believes is the result of the dominance of a liberal approach, and is then rejected. Emphasis on perfectionism in social research and attention to various areas of social sciences is one of the highlights of the book. Failure to provide an explanation of the meaning of the philosophy of social sciences, disregard for developments in contemporary liberalism, in particular, the development of a perfectionist approach to the theory of liberalism and the emphasis on the appropriateness of the idea of neutrality for the state are among the main shortcomings of the book. The existence of a state with valuable moral neutrality challenges the results of perfectionist social research. The issue of objectivity and relativity also needed to be considered, especially for a book that defends the perfectionist approach to the social sciences.

* Associate Professor, Faculty of Political Sciences, Research Institute of Hawzah and University, Qom, Iran, (Corresponding Author) shojaiyan@rihu.ac.ir

** Faculty of Political Sciences, Imam Sadegh University, Tehran, Iran, Taheri_777@yahoo.com

Date received: 21-10-2021, Date of acceptance: 26-02-2022



۱۵۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۱

Keywords: Research Method, Methodology, Philosophy of Social Sciences, Liberalism, Neutrality.

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله پژوهشی)، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۱، ۱۵۵ - ۱۷۰

بررسی انتقادی کتاب فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی

محمد شجاعیان*

محمد رضا طاهری**

چکیده

فلسفه علوم اجتماعی، به‌عنوان دانشی درجه دوم، عبارت است از تأملات فلسفی درباره ماهیت و دامنه علوم اجتماعی و ماهیت تبیین و عینیت. هم‌چنین، بحث «روش‌شناسی» علوم اجتماعی و ماهیت ارتباط این علوم با طبیعی از مسائل پایدار در فلسفه علوم اجتماعی است. پژوهش حاضر به بررسی و نقد مهم‌ترین ایده‌هایی می‌پردازد که در کتاب فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی، نوشته مایکل روت، مطرح شده است. روت در این کتاب رویکردی کمال‌گرایانه به علوم اجتماعی دارد و آموزه بی‌طرفی در عرصه‌های مختلف پژوهش اجتماعی را، که نتیجه سلطه رویکرد لیبرال بر علوم اجتماعی است، تبیین و سپس رد می‌کند. تأکید بر ضرورت کمال‌گرایانه بودن پژوهش اجتماعی و توجه به عرصه‌های مختلف علوم اجتماعی از نقاط قوت کتاب است. از سوی دیگر، عدم ارائه تبیینی از معنای فلسفه علوم اجتماعی، بی‌توجهی به تحولات صورت‌گرفته در زمینه ایجاد رویکرد کمال‌گرایانه در لیبرالیسم معاصر، و تأکید بر مناسب بودن ایده بی‌طرفی برای دولت از نقایص اصلی کتاب است. هم‌چنین، ضرورت

* دانشیار، گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران (نویسنده مسئول)

shojaiyan@rihu.ac.ir

** دکترای علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران، Taheri_777@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



دارد مسئله عینیت و نسبیّت، به‌ویژه برای کتابی که از رویکرد کمال‌گرا به علوم اجتماعی دفاع می‌کند، مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: روش پژوهش، روش‌شناسی، فلسفه علوم اجتماعی، لیبرالیسم، بی‌طرفی.

۱. مقدمه

فلسفه علوم اجتماعی یکی از عرصه‌های پژوهش فلسفی است. موضوعاتی مانند «ماهیت و دامنه علوم اجتماعی»، «ماهیت تبیین»، «ماهیت عینیت»، و «ماهیت اسناد» از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح می‌شود. هم‌چنین، بحث «روش‌شناسی» در علوم اجتماعی و ماهیت ارتباط علوم اجتماعی و طبیعی از جمله مسائل پایدار در فلسفه علوم اجتماعی بوده است (Martin and McIntyre 1996: xv). به‌طور کلی، فلسفه علوم اجتماعی عبارت است از تأملات و بررسی‌های فلسفی درباره علوم و دانش‌هایی که به‌عنوان علوم اجتماعی یا انسانی شناخته می‌شوند. از این جهت، فلسفه علوم اجتماعی نتیجه پیوند میان فلسفه و دانش‌های اجتماعی است. فلسفه علوم اجتماعی یک دانش درجه دوم محسوب می‌شود. به این معنا که مسائلی که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح است، همانند فلسفه علم، مسائلی نیست که «در» این علوم از آن‌ها بحث می‌شود، بلکه مسائلی است که «درباره» خود این علوم و دانش‌ها مطرح است. به‌عنوان نمونه، این پرسش که «آیا واقعاً دانشی به‌نام سیاست وجود دارد؟» پرسشی است فلسفی و کلی «درباره» علم سیاست، اما «در» علم سیاست مسائل مربوط به قدرت و حکومت مطرح می‌شود؛ یعنی مسائلی که در درون این دانش مطرح است. به‌قول آلن راین، این سؤال که آیا واقعاً علمی به‌نام جامعه‌شناسی وجود دارد سؤال از مباحث و مسائل داخلی جامعه‌شناسی نیست، بلکه سؤالی «درباره» این علم است؛ «این سؤالات سؤالات درجه اول و ناظر به حقایق عینی نیست، بلکه سؤالاتی درجه دوم و ناظر به مفاهیم ذهنی است» (راین ۱۳۸۸: ۵). موضوع نوشتار حاضر بررسی و نقد کتاب *فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی* است که «درباره علوم اجتماعی» و مسائل کلی مربوط به این علوم تألیف شده است. این بررسی در سه بخش اصلی سامان یافته است: معرفی کلی و ارزیابی شکلی اثر، معرفی محتوایی کتاب، و درنهایت ارزیابی محتوایی آن به‌عنوان مهم‌ترین بخش نوشتار حاضر.

۲. معرفی و ارزیابی شکلی اثر

کتاب فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی نوشته مایکل رووت، استاد گروه فلسفه در دانشگاه مینسوتا از دانشگاه‌های مطرح در کشور آمریکا، است که در سال ۱۹۹۳ در انتشارات بلکول (Blackwell) منتشر و پس از سه سال در ۱۹۹۶ تجدیدچاپ شده است. مایکل رووت، همان‌گونه که خودش بیان کرده است، این کتاب را برای دانشجویانی که در درس فلسفه علوم اجتماعی او شرکت کرده‌اند نوشته است (رووت ۱۳۸۹: ۱۰). بنابراین، کتاب فلسفه علوم اجتماعی حاصل سال‌ها تدریس این درس است و لذا شیوه نگارش و تبویب آن به شکلی است که برای دانشجویان این درس در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری می‌تواند مناسب باشد. درسی بودن کتاب به این معناست که استنادی که در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی به تدریس درس‌هایی هم‌چون فلسفه علوم اجتماعی و روش‌شناسی علوم اجتماعی مشغول‌اند می‌توانند از فصول مختلف این کتاب بهره‌گیرند.

فصول کتاب به‌گونه‌ای تألیف شده است که به‌طور جداگانه نیز قابل مطالعه و تأمل‌اند. ترجمه این اثر را محمد شجاعیان به‌سرانجام رسانیده است و این کتاب در سال ۱۳۸۹ در پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر شده و در اختیار علاقه‌مندان به مباحث فلسفه علوم اجتماعی و هم‌چنین روش‌شناسی این علوم قرار گرفته است. کتاب ۴۸۰ صفحه است و در مجموع از ده فصل، یک مقدمه، و یک پیش‌گفتار جدا تشکیل شده است. چاپ کتاب مناسب است. در مواردی برخی اغلاط ویرایشی در آن وجود دارد که لازم است در چاپ‌های بعدی اثر اصلاح شود. به‌عنوان نمونه، در صفحه ۱۰۹ عنوان فصل سوم «نظریه‌های رشد در روان‌شناسی علم سیاست» چاپ شده است، درحالی‌که عنوان صحیح فصل، باتوجه‌به آنچه در متن انگلیسی اثر و هم‌چنین محتوای فصل ارائه شده، «نظریه‌های رشد در روان‌شناسی و علم سیاست» است. باتوجه‌به این‌که یکی از موضوعات مشترک میان روان‌شناسی و علوم سیاسی بحث «روان‌شناسی سیاسی» است جافتادن حرف واو در این عنوان می‌تواند سبب به‌اشتباه‌افتادن خواننده و هم‌چنین طرح اشکالی محتوایی بر نویسنده شود.

معمولاً مطالب کتابی که درباره فلسفه علوم اجتماعی است پیچیده و برخوردار از دقت‌های فلسفی و درجه دوم است، باین‌حال ترجمه کتاب تقریباً سلیس است و اشتباه محتوایی چندانی در ترجمه وجود ندارد. هرچند میان مترجمان در تعیین برخی معادل‌های

اصطلاحات تخصصی فلسفه و علوم اجتماعی تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، معادل‌های اتخاذشده عموماً مناسب‌اند. البته، نویسنده می‌توانست برای برخی واژگان معادل‌هایی مناسب‌تر و گویاتر انتخاب کند. به‌عنوان نمونه، در صفحه ۳۳۲ واژه *intended* به «نیت‌شده» ترجمه شده است. این واژه هرچند نادرست نیست، استفاده از اصطلاح «عمدی» مناسب‌تر و گویاتر است. هم‌چنین، در صفحه ۱۵۵، *object* معادل «فردگرایی روش‌شناختی» قرار گرفته است که بدون شک در ارجاع‌دهی اشتباه رخ داده است. در متن اصلی کتاب، *methodological individualists* به‌کار رفته است که به‌معنای طرف‌داران فردگرایی روش‌شناختی است (Root 1996: 80). تقریباً در همه موارد مترجم کتاب، یعنی محمد شجاعیان، معادل انگلیسی عبارت انتخاب‌شده را در زیرنویس کتاب ذکر کرده است. این امر موجب می‌شود که خواننده کتاب با واژه اصلی موردبحث آشنا شود. هرچند با توجه به اصطلاحات تخصصی فراوان کتاب مناسب بود که در پایان کتاب بخشی با عنوان اصطلاح‌نامه آورده می‌شد و همه اصطلاحات تخصصی به‌هم‌راه معادل‌های انتخاب‌شده برای آن‌ها به‌صورت الفبایی ارائه می‌شد. متن اصلی کتاب شامل یک نمایه موضوعی است (Root 1996: 264-269)، اما در ترجمه این نمایه حذف شده است. با توجه به این که چنین نمایه‌هایی برای استفاده بهتر محققان از محتوای کتاب می‌توانند نقش بسیاری داشته باشند، بهتر آن بود که نمایه در ترجمه و چاپ فارسی کتاب نیز آورده می‌شد.

از برجستگی‌های شکلی اثر باید به «جدول تحلیلی مطالب» کتاب اشاره کرد که طی صفحات یک تا هفت کتاب ارائه شده است. این نمودار که در ترجمه فارسی با عنوان «درآمدی بر فصول کتاب» آورده شده است، خلاصه مطالب هر فصل را در یک پاراگراف بسیار گویا برای خواننده بیان کرده است. مطالعه این جدول خواننده را به‌طور کامل با مطالب فصول ده‌گانه کتاب و ایده محوری هر فصل آشنا می‌کند.

هم‌چنین، نویسنده کتاب در پیش‌گفتار راه‌نمای سودمندی را برای مخاطبان براساس میزان سودمندی و فایده هر فصل برای اساتید و دانش‌پژوهان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی ارائه می‌دهد. رووت تأکید می‌کند خوانندگانی که علاقه عمده آن‌ها مربوط به مسائل سیاسی علوم اجتماعی است باید مقدمه و فصل یک و ده را بخوانند، چراکه این فصول آرمان‌های علوم اجتماعی را با کمال‌گرایی و ضد کمال‌گرایی در سیاست و حکومت مقایسه می‌کند. هم‌چنین، خوانندگانی که روش‌شناسی یا معیارهای پژوهش علمی علاقه اصلی آن‌هاست باید فصول دو تا هشت را بخوانند (رووت ۱۳۸۸: ۱۱). رووت به

خوانندگانی که به رابطه میان جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی علاقه‌مندند توصیه می‌کند فصل چهارم را بخوانند، زیرا بر کارکردگرایی و نحوه تأثیر مفهوم انطباق در این دو علم متمرکز شده است. خوانندگانی که به روش‌های علم اقتصاد علاقه دارند، فصل پنجم را مطالعه کنند که به تبیین چگونگی تکیه اقتصاد هنجاری و اثباتی بر تلقی خاصی از انتخاب معقول می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه این تلقی قدرت تبیین و پیش‌بینی نظریات اقتصادی را محدود می‌کند. فصول نه و ده در جهت علایق خوانندگانی است که طرف‌دار اخلاق‌اند. در این فصول، چگونگی تضاد بسیاری از اشکال تبیین در علوم اجتماعی با نگرش سنتی از اخلاق و همچنین تمایز میان واقعیات و ارزش‌ها و امکان وجود زبانی علمی بررسی می‌شود که آزاد از ارزش و به واقعیات محدود باشد (همان: ۱۲).

۳. معرفی محتوایی اثر

یکی از موضوعات مهم که در سنت فلسفه علوم اجتماعی مورد توجه و البته مناقشه است بحث لزوم پیروی یا عدم پیروی این علوم از علوم طبیعی است. دو رویکرد کلی در این زمینه طبیعت‌گرایی (naturalism) و ضد طبیعت‌گرایی (antinaturalism) است. رویکرد طبیعت‌گرا معتقد است مطالعه پدیده‌های اجتماعی باید همانند روش‌های علوم طبیعی و دقیقه باشد، به این دلیل که ماهیت پدیده‌های اجتماعی و طبیعی یکسان‌اند. در مقابل، رویکرد ضد طبیعت‌گرا بر تمایز بنیادین پدیده‌های اجتماعی و طبیعی و تمایز روش مناسب برای این دو عرصه از معرفت تأکید دارد (Martin and McIntyre 1996: xv). مایکل روت در فلسفه علوم اجتماعی چنین پرسشی را در دستور کار خود قرار نمی‌دهد. ظاهراً برای او چنین امری مفروض است که علوم اجتماعی از علوم طبیعی متمایزند. روت در این زمینه تأکید می‌کند:

فلاسفه‌ای که درباره علوم اجتماعی قلم می‌زنند معمولاً درصددند روش‌های خود را به علوم طبیعی پیوند دهند، اما طبق نظریه این کتاب رشته‌ای که علوم اجتماعی را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد بافته شده از تاروپود نظریه‌ای سیاسی است و پرسش بنیادین کتاب این نیست که آیا علوم اجتماعی باید به علوم طبیعی شبیه شود یا خیر، بلکه پرسش این است که آیا علوم اجتماعی باید از آرمان‌ها و کردارهای دولت لیبرال تبعیت کند و تلاش کند در میان تلقی‌های رقیب از خیر بی‌طرف بماند؟ (روت ۱۳۸۸: ۹).

به این ترتیب، موضوع اصلی کتاب در همه فصول پرداختن به یک موضوع محوری یعنی بی‌طرفی یا عدم بی‌طرفی پژوهش اجتماعی در انواع فعالیت‌هایی است که پژوهش‌گر اجتماعی انجام می‌دهد. پیوند عمیق فصل‌های مختلف کتاب با آموزه بی‌طرفی که یکی از ارزش‌های سیاسی لیبرالیسم محسوب می‌شود (کیکس ۱۳۹۳: ۹) موجب می‌شود کتاب محتوایی ضد لیبرال پیدا کند. این امر در فصول مختلف کتاب بازتولید می‌شود. آرمان بی‌طرفی نتیجه تأکید لیبرالی بر تکثرگرایی است. از میان ارزش‌های مختلفی که مکتب لیبرالیسم در عرصه‌های مختلف، از جمله در فلسفه علوم اجتماعی، از آن بهره می‌گیرد صرفاً آموزه بی‌طرفی اخلاقی مورد توجه نویسنده است.

تأثیر ارزش لیبرالی «بی‌طرفی» در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی آن‌قدر چشم‌گیر است که نویسنده کتاب معتقد است بهتر است علوم اجتماعی را علوم لیبرال بنامیم. به عبارت دیگر، لیبرالیسم که ابتدا فلسفه‌ای برای دولت و حکومت محسوب می‌شود (بنگرید به مندوس ۱۳۹۵) به عرصه پژوهش اجتماعی نیز سرایت کرده و رشته‌های مختلف علوم اجتماعی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. در کتاب *فلسفه علوم اجتماعی*، رووت تلاش می‌کند چگونگی ساخت و آزمون نظریات، نحوه پیش‌بینی یا تبیین واقعیات، جمع‌آوری و مقوله‌بندی داده‌ها، چگونگی شناسایی علل و یافته‌های ارائه‌شده در علوم اجتماعی را توصیف کند و نشان می‌دهد که چگونه علوم اجتماعی در وفاداری به ادعای بی‌طرفی ارزشی ناکام می‌ماند. نویسنده در این کتاب توصیف می‌کند که چگونه در علوم اجتماعی نظریه‌ها ساخته می‌شوند و مورد آزمون قرار می‌گیرند، چگونه واقعیات تبیین یا پیش‌بینی می‌شوند، چگونه داده‌ها جمع‌آوری و مقوله‌بندی می‌شوند، و چگونه علل وقوع پدیده‌ها تعریف و طرح می‌شوند. نویسنده هم‌چنین تبیین می‌کند که روش‌های علوم اجتماعی چگونه، با وجود آن‌که قصد دارند آزاد از ارزش باشند، به جانب‌داری منتهی می‌شوند.

علاوه بر جنبه‌های انتقادی، رووت تلاش می‌کند رویکردی جای‌گزین را نیز برای پژوهش اجتماعی ارائه کند: «این کتاب، در کنار نقد فلسفه کنونی علوم اجتماعی، فلسفه‌ای بدیل و به‌طور آگاهانه جانب‌دار را برای علوم اجتماعی ارائه می‌کند که بر آرمان‌ها و روش‌هایی برای پژوهش و آموزش مبتنی است که یک تلقی از خیر را بر تلقی‌های دیگر ترجیح می‌دهد. درحالی‌که رویکرد لیبرالی برای جداسازی یافته‌های پژوهش از کاربرد آن طراحی شده است، رویکرد جانب‌داری به‌منظور ترکیب آن‌ها طراحی شده است. این کتاب نمونه‌هایی از پژوهش‌های جانب‌دارانه، از جمله علوم اجتماعی فمینیستی، را در بر دارد و

تبیین می‌کند چگونه این پژوهش قواعد اخلاقی را با روش‌ها یا ضوابط انجام علم ترکیب می‌کند (رووت ۱۳۸۸: ۱۰).

در فصل اول کتاب، با عنوان «آرمان لیبرال»، رووت با تمرکز بر ارزش بنیادین بی‌طرفی، به‌عنوان یکی از ارزش‌های مورد تأکید لیبرالیسم، تلاش می‌کند نشان دهد این آموزه در جهان مدرن و اجتماعات معاصر نفوذ کرده و شیوه‌های عمل را تحت تأثیر خود قرار داده است. هم‌چنین، اندیشمندان علوم اجتماعی به‌صورت گسترده‌ای تلاش می‌کنند تا دانش آن‌ها از سیاست آزاد باشد. به‌نظر رووت، آنچه این تمایل را شکل داده است ماهیت علوم اجتماعی و حقایق علمی نیست، بلکه این تمایل از جمله نتایج و دلالت‌های سیاسی آرمان لیبرالی بی‌طرفی است:

طبق این آرمان سیاسی، دولت باید درقبال تلقی‌های خیر بی‌طرف باشد و درخصوص پرسش‌های مربوط به ماهیت کمال انسانی صامت باشد. اغلب عالمان اجتماعی معتقدند روش‌ها و یافته‌های آنان نیز به همین سان باید بی‌طرف و صامت باشد و پژوهش‌های خود را با بی‌طرفی، به‌عنوان آرمانی اساسی، انجام دهند (همان: ۱۵).

رووت این رویکرد را نتیجه التزام به «اصل ضدکمال» (the anti-perfection principle) می‌داند. طبق این اصل، هیچ سخن یا عملی درون یک حوزه معین از زندگی به‌منظور ترجیح یک آرمان از کمال انسانی بر آرمانی دیگر نباید گفته یا انجام شود. این حوزه زندگی ممکن است سیاست، آموزش، رسانه‌ها، مشاغل یاری‌گرانه، هنرها، یا علم باشد. برای مثال، در حوزه آموزش این اصل می‌گوید هیچ چیزی نبایستی در کلاس گفته یا انجام شود که آرمان‌های یک کلیسای خاص یا اجتماع اخلاقی خاصی را بر دیگری رجحان دهد و این اصل در حوزه سیاست می‌گوید که هیچ چیز در حکومت نباید گفته یا انجام شود که به‌نفع ارزش‌های معنوی یا اخلاقی یک گروه از شهروندان در برابر دیگران تمام شود. بازتولید این اصل در علوم اجتماعی زمینه نشر و تولید بخش عمده‌ای از پژوهش‌های اجتماعی معاصر را فراهم کرده است. این پژوهش‌ها تلاش می‌کنند درباره اشکال صحیح زندگی مطلوب و سعادت‌مندان قضاوت نکنند. رووت معتقد است در ارزیابی این دعوی باید میان دو سطح فردی و سطح نهادی در بررسی تأثیر علوم اجتماعی تمایز قائل شد. در سطح فردی یعنی معلم، کارمند دولت، یا اندیشمندان شاید بتوان شیوه بی‌طرفانه‌ای را اتخاذ کرد، اما اتخاذ بی‌طرفی در سطح نهادی ممکن نیست؛ یعنی در نحوه عمل دولت، آموزش‌هایی که در مدارس ارائه می‌شود و هم‌چنین نهادهای آکادمیک عملکرد بی‌طرفانه نمی‌افتد. نقطه

مقابل بی‌طرفی جانب‌داری است که معمولاً در سطح نهادی وجود دارد (همان: ۱۹، ۶۵). به‌نظر روت، هرچند مدافعان لیبرال علوم اجتماعی استدلال‌های مختلفی در لزوم بی‌طرفی علوم اجتماعی درقبال تلقی‌های رقیب از خیر بیان می‌کنند، ویژگی‌های بنیادین منطق این علوم موجب می‌شود جانب‌دارانه باشند؛ یعنی از یک تلقی خاص از خیر درمقابل تلقی‌های دیگر حمایت و پشتیبانی کنند.

نسبت ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی در فصل دوم کتاب تبیین می‌شود. در این فصل، تمایز وبر میان آزادی ارزشی و ربط ارزشی موردبررسی قرار می‌گیرد. درحالی‌که وبر معتقد است یافته‌های عالمان اجتماعی باید از داوری‌های ارزشی آزاد باشند، دراین خصوص نمی‌اندیشد که پژوهش آن‌ها می‌تواند درقبال مسئله خیر صامت یا غیرجانب‌دار باشد، زیرا طبق دیدگاه وی کشف و توجیه نظریات در علوم اجتماعی باید هم بر داوری درباره آن‌چه هست و هم آن‌چه باید باشد تکیه کند. نظریاتی که مشتمل بر نمونه‌های آرمانی‌اند، به‌معنایی که وبر از «نمونه‌های آرمانی» (ideal types) در ذهن دارد، نمی‌توانند تنها براساس تناسب-میزان موفقیت آن‌ها در توصیف داده‌ها- انتخاب شوند، بلکه باید براساس قضاوت‌های محقق درباره دلالت فرهنگی انتخاب شوند و این‌ها قضاوت‌های ارزشی‌اند. درنتیجه، حتی اگر خود نظریات از هرگونه زبان اخلاقی آزاد باشند، به‌لحاظ ارزشی بی‌طرف نیستند، بلکه کمال‌گرا هستند. وبر اختلافات میان نظریات در علوم اجتماعی را موردپژوهش قرار نمی‌دهد یا چگونگی تأثیر این اختلافات در جانب‌داری آنان را موردبررسی قرار نمی‌دهد (همان: ۲۱).

در فصول سه، چهار، و پنج دیدگاه نویسنده درباره سیاست علوم اجتماعی پی‌گیری می‌شود؛ به این شکل که او جایگاه ارزش‌ها را در سه شکل برجسته نظریه اجتماعی یعنی نظریه توسعه، نظریه کارکردی، و نظریه انتخاب معقول تبیین می‌کند. ایده اصلی روت آن است که ارزش‌های شخصی، فرهنگی، اخلاقی، و سیاسی در هریک از این نظریات به شیوه‌های خاصی مندرج است. عالمان اجتماعی حتی اگر بخواهند نظریاتشان بی‌طرف باشد، به‌علت استدلال به‌کاررفته در تأیید یا ارزیابی نظریات، نمی‌توانند بی‌طرف باشند.

علوم اجتماعی مشتمل بر چیزی بیش‌تر از عمل ساخت و آزمون نظریات است و شامل عمل جمع‌آوری داده‌ها، مرتب‌سازی داده‌ها به‌شکل مقولات و انواع، و همچنین ارائه تبیینی از رفتار فردی یا گروهی نیز است (همان: ۲۱). آن‌چه در فصول شش، هفت، و هشت

تبیین می‌شود آن است که در فرایند جمع‌آوری داده‌ها، مقوله‌بندی آن‌ها، و ارائه تبیینی از رفتارها بی‌طرفی چه جایگاهی دارد و چگونه ارزش‌های اخلاقی یا سیاسی در همه این مراحل کاملاً حضور دارند و تأثیرگذارند. روت معتقد است دانشمندان علوم اجتماعی در مطالعه اجتماع مدعی‌اند به‌شکلی عمل کنند که از سیاست‌ها و تدابیر جوامع مورد مطالعه جدا و متنوع باشند و این امر را ممکن و حتی ضروری می‌دانند. با این حال، وقتی که به‌دقت به چگونگی جمع‌آوری، مرتب‌سازی، و تحلیل داده‌ها می‌نگریم مشاهده خواهیم کرد که عملکرد علوم اجتماعی از ارزش‌های اجتماع جدا نیست، بلکه این ارزش‌ها را به داده‌ها و انواعی که این داده‌ها در درون آن‌ها دسته‌بندی می‌شوند منتقل می‌کنند (همان: ۲۲). آرمان بی‌طرفی ارزشی بر این مفروض مبتنی است که شکافی منطقی میان ارزش‌ها و واقعیات وجود دارد و ارزش‌های متفاوت با مجموعه واحدی از واقعیات سازگارند. در نتیجه، به‌گمان عالمان اجتماعی، از آن‌جا که علم آنان فاقد هرگونه گزاره ارزشی است، لذا به‌لحاظ ارزشی بی‌طرف است. هدف فصل نهم به‌چالش کشیدن این مفروض و تمایز ارزش و واقعیت است. تمایز میان مفاهیم اخلاقی غلیظ و رقیق مطرح و تبیین می‌شود که چگونه بی‌طرفی ارزشی لازم می‌دارد که علوم اجتماعی هر دوی این موارد را طرد کند. روت در این زمینه با بهره‌گیری از ویژگی‌هایی که کاربرد زبان دارد استدلال می‌کند که جداکردن زبان علوم اجتماعی از مفاهیم اخلاقی غلیظ غیرممکن است (همان: ۲۵). فصل نهم می‌خواهد نشان دهد جنبه تجویزی علوم اجتماعی غالباً در پس بی‌طرفی آشکار یا ظاهری کلماتی که فاعلان آن به‌کار می‌برند پنهان شده است.

فصل پایانی کتاب در واقع تلاش نویسنده برای نشان‌دادن جای‌گزین‌های ممکن و موجود برای علوم اجتماعی لیبرال است. اگر یک علم اجتماعی لیبرال ناممکن است، بدیل‌های دیگر چیست؟ بدیل‌ها اشکالی از علم کمال‌گرا هستند؛ علمی که به‌دنبال ترویج و اجرای آرمان‌های زندگی سعادت‌مندانه مربوط و مرتبط با برخی از افراد یا گروه‌هاست. طبق یک علم کمال‌گرا، شیوه‌های عمل علم باید بر نگرشی درباره انواع زندگی مبتنی باشد که ارزش پیروی کردن دارند (همان: ۱۷). در فصل دهم، رویکردی‌های موردقبول نویسنده، از این جهت که ایده بی‌طرفی را رها کرده‌اند و آگاهانه در پی صورت‌بندی علم اجتماعی و پژوهش اجتماعی کمال‌گرا هستند، موردتبیین قرار می‌گیرند. کمال‌گرایی موردقبول روت خصلتی اجتماع‌گرایانه دارد که در قالب خیر مشترک قرار می‌گیرد و زندگی سعادت‌مندانه را به‌واسطه اهداف و آرزوهای مشترک اجتماع تعریف می‌کند. این تنوع کمال‌گرایی

اجتماع‌گرایانه است. هر اجتماعی براساس روش زندگی موردقبولش مبانی‌ای برای دانشمندان علوم اجتماعی فراهم می‌کند تا بتوانند براساس آن تلقی‌های مختلف از خیر را رتبه‌بندی کنند.

۴. ارزیابی محتوایی اثر

در این بخش، برخی نکات محتوایی درباره کتاب *فلسفه علوم اجتماعی* مطرح می‌شود. طبیعتاً این موارد براساس ویرایش ترجمه‌شده بیان شده است. در صورتی که نویسنده کتاب در ویرایش‌های بعدی در محتوای مطالب تغییراتی را، با توجه به تغییر در فضای نظریه‌پردازی اجتماعی، ایجاد کرده باشد، باید براساس آن به نقد کتاب روت پرداخت.

۱.۴ تبیینی از فلسفه علوم اجتماعی

فلسفه علوم اجتماعی نیز مانند بسیاری از موضوعات با رویکردها و تلقی‌های متفاوتی مواجه بوده است. نویسندگان مختلف در این زمینه دیدگاه‌های متنوعی را ارائه کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، آلن راین در کتاب *برجسته‌ای* که در اوایل دهه ۱۹۷۰ تألیف کرده است از سه رویکرد مختلف به فلسفه علوم اجتماعی بحث کرده است. به نظر او، علوم اجتماعی اثباتی، علوم اجتماعی تفسیری، و مطالعه دانش اجتماعی به‌شیوه پارادایمی کوهن سه رویکرد عمده به علوم اجتماعی‌اند (راین ۱۳۸۸: ۱۱-۲۳)، اما نویسنده کتاب حاضر در این زمینه تلاش نکرده است که تبیین خاصی را از معنای فلسفه علوم اجتماعی و موضوعات بنیادینی ارائه دهد که باید در فلسفه علوم اجتماعی مطرح شود. باید توجه داشت که کتاب مایکل روت، همان‌گونه که خودش تأکید می‌کند، برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی نگاشته شده است (روت ۱۳۸۸: ۱۵). بر این اساس، ارائه تعریفی از فلسفه علوم اجتماعی از یک سو و تبیینی از رویکردی که نویسنده کتاب از آن دفاع کرده از سوی دیگر موضوعی ضروری است که نویسنده کتاب از آن غفلت کرده است. در واقع، مخاطبان کتاب دانشجویان تحصیلات تکمیلی علوم اجتماعی و هم‌چنین استادان این علوم‌اند، اما از آن‌جاکه درباره معنای علوم اجتماعی تبیین‌های مختلف و گاه متعارضی ارائه شده است، ضرورت داشت که نویسنده کتاب این مفهوم را بدیهی و بدون مناقشه فرض نکند و در این‌باره تبیین موردحمایت خود را ارائه دهد. هرچند، با توجه به فصول پایانی کتاب، می‌توان رویکردی را

که نویسنده از آن دفاع می‌کند استحصال کرد و در این زمینه به نتایجی رسید، در این زمینه ضرورت داشت نویسنده اظهار نظر صریحی را، به‌ویژه در مقدمه یا فصل اول کتاب، ارائه دهد. این تبیین دو فایده مهم را در پی می‌داشت: اول آن‌که گروه هدف و خوانندگان کتاب را با مفهوم «فلسفه علوم اجتماعی» آشنا می‌کرد. دوم آن‌که زمینه بهتری را برای تحلیل انتقادی آرای نویسنده درباره موضوعات، اهداف، و روش‌های علوم اجتماعی که باید در پژوهش‌های اجتماعی اتخاذ شود فراهم می‌کرد.

۲,۴ علوم اجتماعی و بی‌طرفی دولت

مایکل رووت در این کتاب به نقد آرمان بی‌طرفی لیبرالی در علوم اجتماعی می‌پردازد. وی در همان آغاز کتاب نظریه خود را چنین بیان می‌دارد: «نظریه من از این قرار است که اگرچه آرمان لیبرال برای دولت مناسب است، لیکن برای علوم اجتماعی مناسب نیست» (رووت ۱۳۸۸: ۱۵). به اعتقاد وی، «طبق آرمان لیبرالیسم دولت باید در قبال تلقی‌های خیر بی‌طرف باشد و در خصوص پرسش‌های مربوط به کمال انسانی صامت باشد» (همان). رووت در فصول مختلف کتاب به روشنی نشان می‌دهد که این بی‌طرفی برای علوم اجتماعی نه تنها مطلوب نیست، که اساساً ممکن هم نیست. اما در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا رووت آرمان بی‌طرفی را برای دولت مناسب می‌داند؟ طبیعتاً جانب‌دارای یا بی‌طرفی دولت در وهله اول با روش‌شناسی علوم اجتماعی و دانش اجتماعی ارتباط چندانی نخواهد داشت، اما از آن‌جاکه از نظر رووت علوم اجتماعی مطلوب باید کمال‌گرایانه و در واقع مدافع یک برداشت خاص از خیر و کمال باشد، دولتی که قرار است بی‌طرف باشد، نمی‌تواند در جهت علوم اجتماعی کمال‌گرا نقش و کارویژه فعالی را برعهده گیرد. اگر علوم اجتماعی نمی‌تواند و نباید در قبال کمال انسانی بی‌طرف باشد و اگر دولت طبق نظر رووت باید در این زمینه بی‌طرف باشد، این علوم اجتماعی جانب‌دارانه چه ثمره‌ای برای دولت و نظام سیاسی می‌تواند داشته باشد؟ اگر چنین تفاوت آشکاری میان علوم اجتماعی از یک‌سو و دولت از سوی دیگر در زمینه بی‌طرفی و کمال‌گرایی وجود دارد، در آن صورت بخش قابل توجهی از کارکرد و آرمان‌های کمال‌گرایانه علوم اجتماعی مورد نظر و مطلوب رووت قابلیت تحقق نخواهند داشت، به این دلیل که دولت و نظام سیاسی، به‌عنوان حداقل یکی از مهم‌ترین نهاد اجتماعی فراگیر، نمی‌تواند و نباید در خط‌مشی‌گذاری و اقدامات خود به آرمان‌ها و کمال‌هایی که دانشمندان علوم اجتماعی مدافع آن‌اند توجه کند، زیرا

در این صورت بی‌طرفی مورد نظر رוות که برای دولت مطلوب است نقض خواهد شد. نکته مهم‌تر در این زمینه آن است که رוות تقریباً هیچ استدلالی برای مطلوب بودن بی‌طرفی برای دولت ارائه نمی‌کند، صرف‌نظر از آن‌که آیا اساساً بی‌طرفی دولت امکان‌پذیر باشد یا خیر.

۳،۴ علوم اجتماعی و لیبرالیسم کمال‌گرا

نکته دیگر این است که رוות به نحله‌های کمال‌گرای لیبرالیسم بی‌توجه بوده است. لیبرال‌هایی مانند جوزف راز به‌صراحت به تقریری کمال‌گرایانه از لیبرالیسم باور دارند و حتی لیبرال‌هایی مانند جان رالز، که به‌ظاهر به بی‌طرفی دولت ملتزم‌اند، نیز تلقی‌هایی از کمال‌انسانی را در دیدگاه‌های خود پیش‌فرض گرفته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، در برخی آرای متأخر درباره لیبرالیسم شاهد تحولی جدید هستیم که می‌توان از آن به‌عنوان ایجاد گرایش‌های کمال‌گرایانه در لیبرالیسم یاد کرد؛ هرچند تأکید رוות بر اصل ضدکمال‌گرایی در لیبرالیسم در واقع بیان‌کننده یکی از مهم‌ترین ارزش‌ها و گرایش‌هایی است که گفتمان لیبرالیسم در طول دو قرن گذشته اتخاذ کرده است و از این منظر موضع رוות و تلاش او برای ایجاد رویکرد جای‌گزین در پژوهش اجتماعی قابل‌قبول و مطلوب است. بیش‌تر اندیشمندان سیاسی لیبرال رویکردی ضدکمال‌گرا به اندیشه و فلسفه سیاسی داشته‌اند. بدین معنا که معتقدند قدرت سیاسی باید در منازعات مربوط به خیر و سعادت، که اساساً عرصه‌ای مناقشه‌آمیز است، موضعی بی‌طرف اتخاذ کند؛ یعنی نباید یک برداشت خاص از خیر یا سعادت را مورد تأیید و سپس حمایت قرار دهد. طبق اندیشه سیاسی لیبرال، تکثرگرایی اخلاقی و نظم سیاسی بسط‌یافته پیروان آن باید پذیرفته شود (Plant 1994: 75). بر این اساس، ضدکمال‌گرایی (anti-perfectionism) ویژگی مهم بسیاری از نظریات سیاسی لیبرال بوده است. رוות به‌درستی معتقد است این ویژگی در پژوهش‌های اجتماعی نیز، که با رویکرد لیبرال صورت می‌گیرد، بازتولید شده و خود را به‌صورت بی‌طرفی پژوهش‌گر و پژوهش اجتماعی نشان داده است. البته شاید بتوان ایده بی‌طرفی پژوهش اجتماعی را به‌نوعی بیان دیگری از جدایی دانش از ارزش دانست که یکی از آموزه‌های مکتب پوزیتیویسم است.

با وجود این، در نتیجه انتقاداتی که اواخر قرن بیستم به‌ویژه از سوی اندیشمندان مکتب اجتماع‌گرایی به گفتمان لیبرالیسم وارد شد، برخی تحولات در اندیشه و فلسفه سیاسی

لیبرال ایجاد شد. از جمله این تحولات می‌توان به شکل‌گیری رویکرد کمال‌گرا در گفتمان لیبرال اشاره کرد. به این معنا که برخی از اندیشمندان و نظریه‌پردازان لیبرال ایده بی‌طرفی را در برخی نظریات رها و بر ایده جانب‌داری تأکید کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، جان رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* تأکید می‌کند که معتقد است لیبرالیسم سیاسی از لحاظ روش و فرایند بی‌طرف نیست (Rawls 2005: 192). هم‌چنین، جوزف راز در کتابی با عنوان *اخلاقی‌بودن آزادی*، که در سال ۱۹۸۶ منتشر کرده، به طرح رویکرد کاملاً کمال‌گرایانه خود پرداخته است. راز نه‌فقط بی‌طرفی در رویه‌ها، بلکه بی‌طرفی در اهداف و نتایج را مورد تردید قرار می‌دهد و رد می‌کند. راز معتقد است بی‌طرفی نه‌تنها ممکن نیست، بلکه اگر امکان هم داشته باشد، برای یک حکومت لیبرال مطلوب هم نخواهد بود. در نتیجه، براساس رویکرد لیبرالیسم کمال‌گرا، دولت لیبرال می‌تواند برای تضمین زندگی‌های ارزش‌مند برای مردم وارد عمل شود و از بسط و گسترش اجتماعی آن دسته از شیوه‌های زندگی که برای مردم بی‌ارزش‌اند جلوگیری کند (کیکس ۱۳۹۲: ۲۳). بر این اساس، می‌توان بی‌توجهی به تحولات اخیر در لیبرالیسم معاصر در زمینه رویکرد این مکتب به آموزه کمال‌گرایی را یک اشکال جدی برای کتاب رووت در نظر گرفت. اتخاذ رویکرد جانب‌دارانه و در واقع کمال‌گرا در لیبرالیسم هم ایده مطلوب بودن بی‌طرفی برای دولت را، که رووت مطرح کرده است، با چالش مواجه می‌کند و هم این‌که در صورت بازتولید ایده جانب‌داری در پژوهش اجتماعی آرای رووت در این زمینه با معضلاتی مواجه خواهد شد. در واقع، هنگامی که لیبرالیسم کمال‌گرا مبنا و اساس انجام پژوهش‌های اجتماعی قرار گیرد، در آن صورت نقد بینادین رووت به علوم اجتماعی لیبرال و هدایت پژوهش‌های اجتماعی بر مبنای ایده بی‌طرفی در این علوم بی‌اثر خواهد شد. در نتیجه، به نظر می‌رسد که ضروری است مایکل رووت، در پرتو تحولات جدید در تفکر لیبرالیسم معاصر، آرای خود را مورد بازنگری یا حداقل ویرایش قرار دهد. هر چند باید پذیرفت، همان‌گونه که رووت بیان کرده است، ایده بی‌طرفی در هدایت پژوهش‌های اجتماعی نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرده است.

۴,۴ علوم اجتماعی و مسئله عینیت / نسبیت

یکی از انتقادات اصلی به کتاب *فلسفه علوم اجتماعی* مسئله‌ای است که رووت تحت عنوان معضل نظریه انتقادی بیان می‌کند. به گفته وی، «دفاع عملی یا کاربردی از نظریات انتقادی مسئله‌آمیز است، چرا که به نظر می‌رسد نسبت به مسئله صدق بی‌توجه است»

(رووت ۱۳۸۸: ۴۲۴-۴۲۵). اما همین مطلب درباره دیدگاه کمال‌گرای رووت در علوم اجتماعی نیز صادق است، هم‌چنان‌که وی بیان کرده است نظریه‌های انتقادی همواره به‌نفع یک اجتماع معین به‌نقد می‌پردازند و ارزش‌هایی که به‌دنبال ارتقای آن‌اند ارزش‌های همان اجتماع‌اند. از این لحاظ، نظریه‌های انتقادی اجتماع‌گرایانه‌اند (همان: ۴۲۰). مسئله این‌جاست که در نگرش انتقادی معیاری فراتر از اجتماع برای داوری درباره آرمان کمال انسانی وجود ندارد، زیرا آن‌چنان‌که روت بیان می‌دارد، معیار انتخاب یا قبول نظریه اجتماعی نزد نظریه‌پردازان انتقادی مقبولیت بازندیشانه آن نظریه نزد اعضای اجتماعی است که نظریه مزبور به‌نفع آن‌ها به‌نقد می‌پردازد (همان: ۴۲۲)؛ برای مثال، یک نظریه انتقادی که به پرولتاریا یا زنان پرداخته است فقط در صورتی قابل قبول است که پس از بحث و بازندیشی مناسب از سوی آن‌ها مورد پذیرش قرار گیرد (همان). بر این اساس، چگونه می‌توان برای مثال اندیشه برتری نژادی نازیسم را که نظریه‌ای کمال‌گراست و علوم اجتماعی مبتنی بر آن نیز علوم اجتماعی کمال‌گراست نفی کرد، وقتی که از نظر اعضای اجتماع دارای مقبولیت بازندیشانه باشد؟ به عبارت دیگر، آیا رووت به نسبییت ارزشی باور دارد یا معتقد است ارزش‌های درست و نادرست وجود دارند و می‌توان آن‌ها را از یک‌دیگر تمییز داد؟ اگر به نسبییت ارزشی باور داشته باشد، نمی‌تواند ارزش‌هایی نظیر برتری نژادی را نادرست بداند، لذا علوم اجتماعی مبتنی بر نازیسم و فاشیسم نیز از همان اعتباری برخوردار است که علوم اجتماعی انتقادی، فمینیستی، و نظایر دارند، اما اگر معتقد است که ارزش‌های درست و نادرست وجود دارند و به عبارت دقیق‌تر ارزش‌ها را می‌توان براساس درستی یا نادرستی مبانی نظری‌شان مورد ارزیابی قرار دارد، باید موازین تمییز دادن میان آن‌ها را بیان کند. در واقع، از کتابی درباره فلسفه علوم اجتماعی که به دفاع از ارزشی‌بودن علوم اجتماعی می‌پردازد، انتظار می‌رود که حداقل در یک فصل به مسئله مهم نسبییت یا عینیت ارزش‌ها بپردازد تا روشن شود که کمال‌گرایی مورد نظر وی بدین معناست که هر تلقی از کمال انسانی که اجتماعی معین بدان باور دارد، مقبول است یا می‌توان میان دعاوی علوم اجتماعی کمال‌گرا نیز داوری کرد و برخی را قبول و برخی دیگر را نفی کرد.

۵. نتیجه‌گیری

فلسفه علوم اجتماعی با این هدف تألیف شده است که نشان دهد اغلب پژوهش‌های علوم اجتماعی با ایده محوری بی‌طرفی اخلاقی و سیاسی صورت‌بندی و اجرا می‌شوند. آموزه بی‌طرفی، به نظر مایکل رووت، نویسنده کتاب *فلسفه علوم اجتماعی*، تقویم بخش علوم

اجتماعی لیبرال است. در واقع، بی‌طرفی‌ای که در ابتدا آرمانی مطلوب برای دولت لیبرال و در واقع فلسفه سیاسی لیبرال بوده است، در طول زمان، به‌ویژه هم‌گام با تسلط تفکر لیبرال بر نهادها و اجتماعات مدرن، موفق شده است خود را به عرصه دانش و پژوهش نیز برساند و هدایت بیش‌تر پژوهش‌ها و آموزش‌ها را در رشته‌های مختلف دانشگاهی به‌دست گیرد. رووت در سراسر کتابش این امر را تبیین و سپس رد می‌کند. هدف کتاب آن است که نشان دهد چگونه برخی از برجسته‌ترین برنامه‌های پژوهشی در علوم اجتماعی به این آرمان بی‌اعتنا هستند و چرا این آرمان برای علوم اجتماعی مناسب نیست. این کتاب هم‌چنین فلسفه کمال‌گرایی بدیلی را برای علوم اجتماعی ارائه می‌کند. در یک دیدگاه کمال‌گرا، کیفیت پژوهش در علوم اجتماعی هم به‌واسطه برداشتی از خیر که پژوهش ارائه می‌کند و هم به‌وسیله روش‌های به‌کارگرفته‌شده موردسنجش قرار می‌گیرد. بسیاری از رویکردهای کمال‌گرا از این حیث که تلاش می‌کنند تلقی خاصی را از خیر ارائه دهند که در میان فاعلان پژوهش مشترک است، اجتماع‌گرا هستند. یکی از اشکال اجتماع‌گرایی در علوم اجتماعی نظریه انتقادی است. هدف نظریه انتقادی رهایی‌بخشی فاعلان است و در جهت این هدف به فاعلان نقشی در تأیید توصیفات یا تبیین‌های نظریه‌پردازان از زندگی آنان داده می‌شود. پژوهش مشارکتی نیز یکی از اشکال اجتماع‌گرایی است و بسیاری از فمینیست‌ها در علوم اجتماعی روش‌ها و آرمان‌های آن را به‌کار گرفته‌اند. این روش‌ها به پژوهش‌گران اجازه می‌دهند که برای ابداع انواع یا مقولات جدیدی که براساس آن واقعیت‌های زندگی فاعلان را دسته‌بندی کنند به فاعلان خود بپیوندند. به ایده مهم رووت در رد بی‌طرفی موردادعای پژوهش‌های اجتماعی لیبرال شاید نتوان خدشه‌ای وارد کرد. یک ایراد به رووت آن است که به تحولات صورت‌گرفته در لیبرالیسم معاصر، به‌ویژه ایجاد رویکرد کمال‌گرا در نظریه لیبرالیسم معاصر، بی‌توجه بوده است. هم‌چنین، باتوجه‌به این‌که رووت در کتابش تأکید می‌کند که این کتاب نتیجه سال‌ها تدریس او در زمینه فلسفه علوم اجتماعی است، لازم بود که تبیینی از معنای فلسفه علوم اجتماعی و رویکردهای مختلفی که در این زمینه وجود دارد بحث قابل‌ملاحظه‌ای ارائه شود. هرچند رووت در این زمینه یک تلقی خاص دارد و آن را در خلال مباحثی که در کتاب مطرح می‌کند به‌طور ضمنی ارائه می‌دهد، آموزشی‌بودن کتاب مستلزم اختصاص فصل یا مبحثی کامل به این موضوع مهم است. هم‌چنین، بی‌توجهی رووت به مسئله عینیت و نسبیّت برای کتابی که قرار است از رویکردی کمال‌گرا در علوم اجتماعی دفاع کند، موضوعی است که باید موردتوجه قرار گیرد. هرچند رووت در تأکیدش بر نادرستی ایده بی‌طرفی برای علوم اجتماعی و پژوهش اجتماعی کاملاً به‌جاست،

معلوم نیست که چرا این ایده برای دولت مناسب است. روت در این زمینه استدلالی را مطرح نمی‌کند یا این که لازم نمی‌بیند که در این زمینه بحثی را مطرح کند، اما اگر بی‌طرفی دولت از نظر روت مطلوب است، آن وقت تکلیف ضرورت توجه عالمان علوم اجتماعی به عرصه عمل اجتماعی که مورد توجه روت است چه معنای محصلی خواهد داشت؟ وجود دولتی که اعدای بی‌طرفی اخلاقی و ارزشی دارد نتایج حاصل از پژوهش‌های اجتماعی کمال‌گرایانه را با چالش جدی مواجه خواهد کرد؛ ضمن آن که لیبرالیسم جدید به میزان زیادی ایده بی‌طرفی را حتی برای دولت، چه در عرصه فرایندها و چه در عرصه اهداف، رها کرده است.

کتاب‌نامه

- راین، آلن (۱۳۸۸)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
- روت، مایکل (۱۳۸۸)، *فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها، و سیاست‌های پژوهش اجتماعی*، ترجمه محمد شجاعیان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- کیکس، جان (۱۳۹۲)، *علیه لیبرالیسم*، ترجمه محمدرضا طاهری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مندوس، سوزان (۱۳۹۵)، *بی‌طرفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی*، ترجمه فاطمه‌سادات حسینی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.

- Martin, Michael and Lee McIntyre (1996), *Reading in the Philosophy of Social Science*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.
- Plant, Raymond (1994), *Modern Political Thought*, Oxford: Basil Blackwell.
- Rawls, John (2005), *Political Liberalism* (Expanded Edition), New York: Columbia University Press.
- Root, Michael (1996), *Philosophy of Social Science: The Methods, Ideals and Politics of Social Inquiry*, Blackwell: Oxford and Cambridge.